

وساج اولاد و بالضم حفت و با سببی زن و بالفتح در بریدن و بر سینه کار شدن  
زن و کتیر و غصه زیاد **حصین** بالفتح که در ستوار و بالضم و فیضا و نام مرد است  
**حصان** بالفتح نارسا وزن شود و با لکله اسب نر اسب نیکو تر از آن  
کجا در استند و **حصن** بالکسر ز بریدن و کنی چیزی و خارج کفشار حصان هم  
و بالفتح در آن کر حصن ماز کر بر او و زبیر یا کوشش با یک چو زه و بر صفتی است  
عاج و گوشت از آن و قبل است از بنی نعل **حصان** بالکسر از آن است و وزن  
یکستان از استان و **حصن** بالفتح نبت کردن چیزی و اندک چیزی و او  
و بهترین وقت نبت هر دو با بر کردن جهان کند بر خیزد و استبان **حصان**  
بالفتح و نشه بفرجی شتر مرغ و حصین حصان و خوا و مان و طوطی هر دو جانور  
مالا **حصن** بالفتح بازداستن چیزی و سینه در سگ ریختن تا ماست نشود و شکر  
آن بر آید و **حصین** بالفتح بول فمانند آن و خون که کجا هر نشستن و از نشستن خلا  
خاص نمودن **حاتین** بالکسر بول آمده را کجا هر آید **حاتیان** بالکسر و نبت فاف  
و بادست و طبع بنده **حاتیان** بالضم و نشه بلام بر او و بر غار که از نشستن ماز بر او  
باشند و دره بر غار خود **حاتان** بالضم چیزی که بر نشه دهنه و اجرت دلال در  
واجرت مال گو و هم وزن و نیز شدن چیزی **حاتون** بالفتح است که سبت که جزا  
گاه شتر که در آن سوزان کجا هر و بی باشت **حزین** بالفتح و کس و لون از روی  
و بسیار و کر و بوش دی و ناک نشه ماده که از کجا جدا شود و بالضم و نبت لون  
نام کفش است از اهل جزه و نام علاقه است که کتبت لولانی را ابو بر ترجمه کرد  
و نام موهبت میان که وطایفت کرد در جاکف بخت رسول صله جاک کرد  
اول لشکر اسلام بفرست رفت آخر فتح و فزونی یافت **حاتی** بالفتح کشتوان  
و هم بار کردن و زوی و برکت و قمار و بیت نشه و راز و بالفتح و نشه بولون

بخشنامه

بخشنامه و از روشده چیزی و مایست از آنها همی خدیای او را و میا و اشکا  
**حیی** بالکسر و نشه باریون قبله است از حیان و بالضم بدر قبله است **حیی**  
بالفتح نیکام آید و زوی یک شدن و وقت پلاک شدن و بالکسر و نام و عدت شدن  
و هسل و معصم سال و وجه و شام و روز قیامت **حویمان** بالفتح کرد چیزی که زین  
مخ و غیر آن **حیطان** بالکسر و با جمع حایط **حویان** بالکسر جمع حوت یعنی ماهی  
**حیدان** بالفتح نشه **حیمان** بالفتح زنده بودن و زندگان **حی و الی و حوی**  
بالفتح بگون روشن گو و کرون بر زید و دست و شک و زبیر شدن و پلن شدن  
و پلن بر آمدن و بنشینان و بر زمین آمدن شتر خوردن و بعد از آن بر هفت سید  
و حایت کردن و با زدن **حیی** بالفتح نبت رویدن **حی** بالفتح خا کشیدن  
و اندک چیزی و بودن **حیو** بالفتح آقامت کردن و گمان بردن و راندن و بالکسر  
و کجا هر شدن راز **حید** بالفتح راندن نشه بنجه و از برب آن بر شیخ زرتا  
**حیدو** بالضم برابر کردن و چیز با هم و برابر چیزی بودن و نشستن و زمان زدن  
تیزی کرد و جز آن دوست بریدن کار و **حوی** بالفتح شنایان مرغ است  
و نوشیدن شور با جز آن اندک **حیی** بالفتح آنگاه چیزی که با نشن  
و جز آن بدان آنگاه نشتران خود و سخن زیاده **حیط** بالضم همان در  
چیزی **حقی** بالضم جمله و از او و سبکگاه از او و سبک شدن چیزی به پلو و موضع در  
باندند از سبیل **حلی** بالضم چیزی پسین شدن و پاک بوزه است کویاک  
**حوی** بالضم بدر زن و برادر زن و عزم زن و خوش شدن و بر مرد و خوش شدن **حوی**  
بالضم مهری کردن و از روی نشتران و حوی زین و حایط چیزی و بالضم و نشه  
دروم کردن و کردن **حی و الی و حایط** بگندارنده و بغایت کم و نشی که  
در بجا رست و حایط شده باشد **حایط** برهمن باد و حایط **حوی** بگولنده

Copyrighted by the University of